



برای دانلود صوت جلسه اینجا کلیک کنید
توصیه اکید می شود که حتما همراه با خواندن متن کتاب صوت سخنرانی این جلسه (با صدای رهبری) را هم گوش کنید!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ
 يَقُومُ الْأَشْهَادُ ۝ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذَرَتُهُمْ
 وَهُمْ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ النَّارِ ۝ وَلَقَدْ آتَيْنَا
 مُوسَى الْهُدَى وَأَوْثَقْنَا بِسُرِّ الْأَكْبَابِ ۝ هُدَى
 وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝

سوره مبارکه مؤمن



دیروز عرض کردیم که وعده پروردگار به انبیا و رسولان خود در میان مردم، یک وعده امیدبخش و نویدآمیزی است؛ یعنی خدای متعال وعده کرده است که پیغمبران خود را و حاملان بار امانت رسالت را، و همچنین همه دعوت کنندگان به سوی دین و حق و حقیقت را، هم در این دنیا پیروز کند بر دشمنانشان و هم در آخرت اجر و ثواب و پاداش به آنها ببخشد. و مجموعاً آنچه درباره پیروزی انبیا علیهم السلام می توان بیان کرد، خلاصه کردم در دو مطلب، یکی اینکه وقتی ما سلسله نبوت های تاریخ را از اول تا آخر ملاحظه می کنیم، می بینیم که مجموعاً این معلمین بشر، موفق و کامیاب شدند. درست است که بعضی از اینها در اثنای دعوت یا حتی تا پایان دعوت، با بعضی از ناکامی ها و ناسپاسی ها از طرف مردم روبه رو گشته اند، اما در مجموع که حساب می کنیم، می بینیم که پیغمبران عزیز، از اول تا آخر، آن کاری را که می خواستند انجام بدهند، انجام دادند. و تشبیه کردم پیغمبرها را به معلمینی که دانش آموزی را از اول تا آخر می خواهند تربیت کنند، یکی پس از دیگری. شش تا معلم، ده تا معلم، پانزده تا معلم، از درجات پایین تا درجات بالا، این بچه را می خواهند هی دست به دست تحویل بدهند تا این از آن حضيض نادانی برسد به اوج دانایی. اگرچه که معلم کلاس اول فقط یک مقدار از این راه را و از این مسیر را در مقابل پای این کودک می گذارد و او را در پیمودن آن کمک می کند، اگرچه که معلم کلاس اول، رسیدن این دانش آموز

به اوج کمال را نمی بیند و قبل از آن درمی گذرد، اما قضاوت ما درباره موفقیت یا عدم موفقیت این معلم کلاس اول چیست؟ چون او نتوانسته است این بچه را تا حد آخر برساند، یا چون او نتوانسته است به مرتبه آخر رسیدن این دانش آموز را ببیند، ما می گوییم او ناکام شده؟ نه. او کار خودش را انجام داد، بار امانت را وقتی به نفر بعد تحویل داد که سهم مسئولیت خودش را انجام داده بود.

مثال دیگری که در این زمینه ما همیشه زدیم این است: می گوییم یک بار بسیار سنگین طاقت فرسایی را قرار است که از اینجا ببریم تا آن سر مسجد. این بار را یک نفر نمی تواند روی کول بگیرد و از اینجا تا آن سر مسجد، به تنهایی و بدون کمک دیگری ببرد. همه افراد هم نمی توانند باهم کمک کنند، یکبار این بار را بردارند و ببرند تا آخر. یک راه باقی می ماند و آن این است که یک نفر از این زورمندان چندگانه ای که اینجا آماده هستند تا این بار را بردارند، این بار را از اینجا بردارد ببرد تا یک متری، نفر دوم بیاید این بار را از یک متری بردارد ببرد سر دو متری، نفر سوم به همان ترتیب، نفر چهارم به همان ترتیب، نفر بیست و هفتم، بیست و هشتم، سی ام، سی و چندم؛ این بار خواهد رسید به آخر این شبستان، که از اینجایی که مثلاً من ایستادم تا آنجا، حدود سی و سه، چهار متر مثلاً، راه است. این مقدار مسافت، این راه طی شد، این بار حمل شد، اما هرکدام از اینها که این بار را برداشتند، فقط یک متر توانستند پیش ببرند، با همین یک متر پیش بردن، ای بسا جان خود را هم از دست دادند. این قدر این بار سنگین است که اگر انسان بخواهد حتی یک متر آن را پیش ببرد، جان خودش را در این راه مجبور است فدا کند، و فدا هم کرد، اما حاصل جمعی که در اینجا هست این است: یک جان عزیز به قربان یک مرحله این راه طی شدن، و یک منزل، این بار به منتهای راه نزدیک شدن.

انبیا همان مردان زورآور و تناوری هستند که هرکدامشان یک متر این بار را جلو بردند. نوح علیه السلام آمد، این بار هدایت بشر را و رسانیدن نسل انسان به اوج فرهنگ و فضیلت را یک متر پیش برد؛ اگرچه که در این یک متر زجرها دید، اگرچه که نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و یک مختصری جلو رفته بود تازه، اگرچه که بالاخره جان خود را بر سر این کار گذاشت، اما آیا بالاخره وظیفه خودش را انجام داد یا نداد؟ آیا این بار را به سرمنزلی یک متر نزدیک کرد یا نکرد؟ می بینید که کرده. بعد از نوح، پیغمبر بعد از او می آید، او این بار را از او تحویل می گیرد، یک متر هم او جلو می برد. سومی می آید، یک متر هم او جلو می برد. خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف می آورد و مبعوث به رسالت می شود، او این بار را که تا حد معین مقدری رسیده است، در جاده ای می اندازد که روی غلطک است و پیش خواهد رفت، بشریت به بلوغ رسیده است. بنابراین انبیا از اول تا آخر موفق شدند.

بعد هم در پایان کار، آخرین سفیر الهی که در این کاغذها هم نوشتیم^۱ که مسئله ظهور ولی عصر صلوات الله علیه یک نویدی است به همه الهیون و ملیون عالم در این زمینه، آخرین مأمور خدا که ما او را امام زمان خودمان می دانیم و همه ملیون^۲ عالم منتظر او هستند، می آید و این بار را می رساند تا آن نقطه آخر. کار امام زمان دنبال کار کیست؟ دنبال کار نوح، دنبال کار ابراهیم، دنبال کار موسی، دنبال کار عیسی، دنبال کار پیغمبر خود ما و دنبال کار امامان پاک از اهل بیت پیغمبر. اگر چنانچه این بار به آخر نمی رسید، نوح ناکام شده بود، اما چون این بار به آخر خواهد رسید، چون او هم در رسانیدن این بار به آخر سهمی داشته است، پس نوح ناکام نیست، ابراهیم ناکام نیست، زکریا که تنش با اره دو نیم شد، ناکام نیست، آن پیغمبری که توی چاه انداختندش، ناکام نیست. درست است که در چاه افتاد، درست است که در دنیا ندید آنچه را که می خواست ببیند، درست است که یحیی علیه السلام سرش برای طایفه زمان بریده شد و به هدیه رفت، اینها درست، اما اینها هیچ کدامی شکست نخوردند، چرا؟ برای خاطر اینکه این بلاها و مصائب را به قیمت پیش بردن بار امانت و نزدیک کردن آن بار به سرمنزل متحمل شدند؛ این یک مطلب بود که دیروز گفتیم.

مطلب دیگری که باز دیروز اشاره کردم، این است که در فرجام نهایی، در عاقبت کلی کار، دیدیم که انبیا هرگز شکستی در انتظارشان نیست، بالاخره همه کامیاب و موفق شدند، با این بیانی که گفتیم. اما بعضی از انبیا غیر از آن کامیابی نهایی، که بار را یک متر به سرمنزل نزدیک کردند، علاوه بر این، موفقیت هایی هم در دنیا نصیبشان شده است، آن موفقیت ها عبارت از این بوده که توانستند جامعه ای بر اساس فکر توحیدی و مکتب پیشنهادی خود به وجود بیاورند. نمونه واضحش پیغمبر خود ماست که بر اساس فکر اسلامی و طرز فکر قرآنی و الهام پروردگار، جامعه ای و مدینه ای، مجتمعی و نظامی به وجود آورد و از قبیل پیغمبر است بسیاری از انبیای گذشته، که باز دیروز اشاره کردم. ایمان آوردن امپراتوری روم بعد از رفتن عیسی ست، تشکیل جامعه فاضله بنی اسرائیل بعد از رحلت موسی ست. ابراهیم در زمان زندگی خودش جامعه الهی را تشکیل داد، که قرآن ناطق است. سلیمان حکومت الهی را در سرتاسر عالم گسترش داد. پیغمبر بنی اسرائیلی به نام سلیمان بن داود همه عالم را به صورت یک جامعه توحیدی و جامعه الهی دور یکدیگر و دور یک محور جمع کرده. پس بعضی از انبیا یک موفقیت ها و کامیابی هایی هم در زمان حیات

۱. به پلی کیبی انتهای جلسه مراجعه بفرمایید.

۲. طرف داران ملت

خودشان داشتند که این کامیابی‌ها خلاصه می‌شده است در چه؟ در تشکیل نظام و جامعه الهی و توحیدی. بعضی از انبیا این فرصت را نداشتند، مثل چه کسی؟ مثل زکریا که مثال زدم، مثل یحیی که مثال زدم، در زندگی ناکام شدند، بالاخره کشته شدند، و مثل بعضی دیگر از انبیای قبل از زکریا و قبل از یحیی. این چیست؟ این سخن چگونه قابل تحلیل و توجیه است؟ چرا بعضی از انبیا موفق می‌شوند و بعضی دیگر ناکام می‌شوند؟ چرا همه نمی‌توانند جامعه الهی و توحیدی را تشکیل بدهند؟ و چرا فقط بعضی این امکان و توفیق را به دست می‌آورند؟ جواب در یک جمله کوتاه است؛ همه جا موفقیت‌هایی که مردان و رهبران و بزرگان الهی کسب کردند، در گرو ایمان و صبر بوده است، و همه جا، آنجایی که رهبران بزرگ الهی و داعیان حق و حقیقت شکست خورده‌اند، بر اثر نداشتن مایه کافی از ایمان یا از صبر بوده، بدون برو برگرد. همه جا همین جور بوده. هر جا اطرافیان پیغمبر و مؤمنین به او، در مبارزه با دشمنان و معاندان و معارضان دعوت پیغمبر، صبر به خرج دادند، پیش بردند. اقتضای فتح و پیشرفت در دعوت انبیا هست؛ چون انبیا برطبق حق سخن می‌گویند، برطبق حق حرکت می‌کنند، و حق پیروز است. حق برطبق فطرت و سرشت جهان است، پس موفق و پیروز است. انبیا هم برطبق سرشت جهان دارند حرف می‌زنند؛ بنابراین مایه و اقتضای موفقیت در نهضت انبیا و در انقلاب پیغمبران به طور کامل موجود است. اگر تو می‌بینی پیغمبری در تاریخ شکست خورد، این را دلیل ندان که حرف حق باید شکست بخورد؛ نه، حرف حق باید پیروز بشود، نظام حق باید غالب بشود، دست حق باید بر سر باطل بکوبد و متلاشی کند، پس چرا پیغمبر شکست می‌خورد یک جا؟ برای خاطر اینکه پیروان پیغمبر، یا ایمان کافی یا صبر کافی ندارند، صبر به خرج نمی‌دهند. **وَالْأَيُّهَ قُرْآنَ، هَمَان آیه‌ای که دیروز تلاوت کردیم می‌گوید که: «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۷۱﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿۱۷۲﴾ وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿۱۷۳﴾»**. جُند ما، سپاه ما، مردم ما غالبند، این سخن خدا تخلف‌ناپذیر است. اگر یک جا دیدی گویندگان کلمه حق مغلوب شدند، بدان جُند خدا نبودند، شرایط جُند خدا بودن در آنها نبوده. دیگرانی که این غلبه را تدارک دیدند، این شکست را تدارک دیدند و زمینه‌اش را درست کردند، جُند خدا نبودند. جامعه اسلامی، آن روزی که جند خدا باشد، پیش می‌برد، آن روزی که عقب می‌ماند، جند خدا نیست، سپاه خدا نیست، لشکر خدا نیست. حاصل در دو کلمه خلاصه می‌شود، علت شکست‌ها از سویی و غلبه‌ها و پیروزی‌ها از سوی دیگری، هر جا پیروان پیغمبر ایمان کامل و یقین کامل در خود به وجود آوردند، و سر سخن حق خود ایستادند،

مسلم موفق شدند و پیش بردند؛ شکست در کارشان نیست. دیروز یک چیزی عرض کردم، از قول یکی از بزرگان همین تاریخ قریب به معاصر خودمان، که به دوستانش می‌گفت: آن وقتی که می‌توانید، مبارزه کنید، وقتی که دیدید دارید شکست می‌خورید، باز هم مبارزه کنید تا برسید به آن لحظه‌ای که دیگر یقین می‌کنید که هان، حتماً شکست خواهید خورد، باز هم مبارزه کنید. وقتی در آن لحظه‌ای که یقین دارید حتماً شکست می‌خورید، باز به تلاش و کوشش و مبارزه خودتان ادامه دادید، آن وقت پیروزی و فتح نصیبتان خواهد شد. آیه قرآن تقریباً نظیر همین مطلب را می‌گوید، یا تحقیقاً. می‌فرماید که: «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا»^۱، تا جایی رسید فشارها و لطمات و ضربات جبهه معارض پیغمبران که خود پیغمبرها مأیوس شدند، یک جایی رسید که پیغمبرها و مردمانی که همراه پیغمبرها بودند، اینها متزلزل شد دلشان، نه از لحاظ ایمان، ایمانشان از بین نرفت، اعتقادشان به خدا را از دست ندادند، اما چون معتقد بودند که پیروز خواهند شد، ایمان و یقینشان به پیروزی رو به زوال رفت و خیال کردند که اشتباه فهمیده‌اند. یقین داشتند که خدا به اینها گفته شما حتماً پیروز خواهید شد؛ یک جایی می‌رسید کار که اینها فکر می‌کردند مثل اینکه اشتباه فهمیده‌اند، خدا چنین وعده‌ای به آنها نداده بوده. «وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» در همان لحظه‌ای که بر اثر شدت فشار و شدت ضربات و لطمات دشمن، جبهه حق و جبهه دین احساس می‌کرد که هان، حتماً دیگر دارد نابود می‌شود، از بین می‌رود، دشمن دارد غلبه پیدا می‌کند، راه‌ها روی او بسته است، در همان لحظه، چون باز هم استقامت می‌کرد، چون باز هم تلاش می‌کرد، نصرت و یاری خدایی فرا می‌رسید؛ این آیه قرآن است.

ما خیال می‌کنیم که اگر در طول تاریخ بعضی از نهضت‌های داعی به سوی حق شکست خورده، اگر زیدبن علی^۲ در مسجد کوفه به پیشانی‌اش تیر آمده و افتاده، اگر محمدبن عبدالله، صاحب نفس زکیه^۳،

۱. سوره مبارکه یوسف / آیه ۱۱۰

۲. او در زمان امامت حضرت صادق و خلافت هشام بن عبدالملک، به‌عنوان نخستین علوی‌ای که دست به نبرد مسلحانه زد، قیام کرد. مقصودش بازگرداندن حقوق از دست رفته آل محمد به امام برگزیده آل محمد بود. زید در کوفه برای خود یارانی جمع کرد و آن‌گاه علم قیام را برافراشت. یوسف بن عمر ثقفی مأمور به نبرد با او شد. قبل از این رویارویی، بسیاری از یاران زید، میدان را خالی کردند و در نهایت زید با یاران اندکی به میدان مبارزه رفت و به شهادت رسید. امام رضا درباره زید می‌فرمایند: «او به حق قیام کرد و در راه حق کشته شد و اگر او پیروز می‌شد، خلافت را به صاحبان آن مسترد می‌ساخت.»

۳. محمدبن عبدالله الحسن، ملقب به نفس زکیه از فضلی بنی‌هاشم بود. در اواخر دولت بنی‌امیه، بنی‌هاشم با یکدیگر توافق کردند با «نفس زکیه» به‌عنوان مهدی این امت بیعت کنند، اما امام صادق راضی نشد. پس از به خلافت رسیدن منصور، همه اولاد امام حسن و امام حسین را اسیر کردند و به عراق فرستادند و در کوفه حبس کردند، به طوری که یکی یکی در زندان درگذشتند. وی با شنیدن این خبر، در مدینه قیام کرد و امیر مدینه را از آن اخراج کرد. در نزدیکی مدینه وی با سپاهی از سوی خلیفه مبارزه کردند و کشته شد.

در مبارزه با منصور شکست خورده؛ اگر حسین بن علی حسنی، شهید فح،^۱ در نزدیکی مدینه با همه یارانانش کشته شده؛ اگر ابراهیم بن عبدالله^۲ در کوفه یا بصره به قتل رسیده؛ پس این برای ما یک تجربه عمومی باید به وجود بیاورد که ما بگوییم هر جایی نهضت حقی علیه باطل برپا شد، محکوم به شکست است. یک عده مردم نادان و بی خبر از منطق قرآن، تصورشان این است. عرض کردم این تصور، مثل آب گوارایی به دل قدرتمندان و طاغیان تاریخ می نشیند. از خدای دو جهان می خواهند که مردم این جور فرض کنند و تصور کنند. و البته پیدا است که این طرز فکر را خود آنها هم ترویج می کنند. اما این برخلاف واقع است، این طرز فکر.

اگر زید بن علی آنجا شهید می شود، با آن وضع ناکام، این دلیل بر این نیست که حق محکوم به زوال و شکست است؛ دلیل بر این است که حق هم با وجودی که حق است، احتیاج دارد به کار و تلاش و کوشش. گمان نکنیم چون حرف ما حق است، پس لازم نیست تلاش کنیم در راهش. فکر نکنیم چون داعیه ما قرآن است، پس خود خدا قرآن را پیش خواهد برد، نه! حرف حق درست است که حق است، درست است که محکوم است و مُسَلَّم^۳ است جهان به پذیرش آن در آینده، اما تلاش می خواهد، فعالیت می خواهد، عده ای باید پای آن صبر کنند، عده ای باید برای به کرسی نشاندن آن خون دل بخورند. ماجرای زید بن علی به ما این درس را می دهد، این درس را نمی دهد که حق محکوم به زوال است، چرا اشتباه می کنند؟ زید بن علی حرفش حق بوده مسلم، امام صادق صلوات الله علیه هم امضا کرده بود مبارزه زید بن علی را با دستگاه هشام بن عبدالملک، آن مبارزه عجیب را اجازه داده بودند به او، تاریخ ناطق به این معناست. این بزرگوار هم رفت، کارها را هم خوب روبه راه کرد، منتها یک عده مردم بهانه جوی نادان ناآگاه یا مغرض تحت تأثیر تبلیغات سوء دشمن بیدار، در لحظه لازم او را مخدول^۴ کردند و تنها گذاشتند. این درس را

۱. حسین بن علی بن حسن، از نوادگان امام حسن است که در زمان امامت امام کاظم در مدینه زندگی می کرد. با سخت گیری خلیفه عباسی و حاکم مدینه، عده ای به ایشان پیشنهاد قیام و قول همراهی دادند. ایشان ابتدا در مدینه قیام کرد و پس از تصرف شهر با سیصد تن راهی مکه شد. در نزدیکی مکه، در مکانی به نام فح یا لشکر خلیفه عباسی روبه رو و پس از مجاهدت به شهادت رسیدند. سر ایشان و صد تن دیگر از بدن هایشان جدا و در مکه در منظر حجاج قرار داده شد. پیکرهای بی سر ایشان سه روز بر زمین افتاده بود. امام جواد درباره ایشان فرمودند: «پس از واقعه کربلا برای ما قتلگاهی بزرگتر از حادثه فح نبود.»

۲. ابراهیم بن عبدالله برادر نفس زکیه، در ابتدا به نام برادرش از مردم بیعت می گرفت و وقتی برادرش به شهادت رسید، به سوی خود دعوت کرد. او در بصره قیام و شهر را سریع تصرف کرد. عده ای از مردم کوفه او را به این شهر دعوت می کردند. ابراهیم در راه کوفه با سپاه خلیفه عباسی مواجه شد و به شهادت رسید.

۳. (س ل م) تسلیم

۴. (خ ذ ل) خوار و ذلیل شده

ما از آن ماجرا یاد می‌گیریم که حرف اگر حق باشد، حتی به حقانیت حرف زیدبن‌علی، باز اگر پیروانش، طرف‌دارانش او را تنها گذاشتند، اگر در راه او و در پای او کوشش و مجاهدت نکردند، شکست می‌خورند، اگر مجاهدت کردند، پیش می‌روند. همه حرف‌های عالم همین‌طور است. شما چقدر در دنیا افراد را، ایده‌ها را، مکتب‌ها را سراغ دارید که پیروانش، دوستانش بر اثر کوشش، مجاهدت، آن مکتب را به کُرسی نشانند؟ چطور حرف‌های باطل، حرف‌های ناحق، حرف‌های برخلاف سنت عالم و طبیعت انسان، بر اثر کوشش و مجاهدت به کُرسی می‌نشینند، اما حرف حق بر اثر مجاهدت به کُرسی نمی‌نشیند؟ این چه حرفی است؟ اما بعضی همین حرف چرندِ باطل را می‌گویند دیگر.

امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه در یک خطبه از نهج‌البلاغه، در خطبی، از جمله در یک خطبه کوتاه، این مطلب را کاملاً روشن می‌فرماید. من البته نمی‌خواستم امروز خیلی تفصیل بدهم و تفصیل هم نمی‌دهم، بیشتر می‌خواهم این آیات را معنا کنم، اما حالا این خطبه را هم برایتان می‌گویم. خطبه‌ای است که چند بار تا حالا در محافل گوناگون خوانده‌ام برای برادرانی که بودند. امیرالمؤمنین ماجرای پیشرفت‌های سپاهیان اسلام را در زمان پیغمبر شرح می‌دهد. می‌فرماید که «وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَاتَنَا»، می‌گوید ما در کنار پیغمبر و در رکاب پیغمبر که بودیم، این جوری عمل می‌کردیم؛ در میدان جنگ که می‌رفتیم، پدرهای خودمان را، فرزندان خودمان را، برادران خودمان را، عموهای خودمان را که در جبهه کفر و شرک بودند، می‌کشتیم. اگر عموی ما، پدر ما، پسر ما، برادر ما، در زیر پرچم کفر می‌آمد به جنگ پیغمبر، ما که با پیغمبر رفته بودیم، نمی‌گفتیم این برادر من است، این را نکشم؛ این پسر من است، این را نکشم؛ بی‌دریغ همه را درو می‌کردیم در راه خدا. بعد هم که اینها را می‌کشتیم و برمی‌گشتیم، در دل متزلزل نمی‌شدیم که ای داد‌بیداد دیدی! ما برای خاطر این دین تازه، این فکر تازه، این فرزند دلبندمان را کشتیم، نه. ایمان ما بر اثر این اقدامِ حادث و قاطع کم نمی‌شد، زیاد می‌شد. «ما يَزِيدُنَا ذَلِكِ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا» این مجاهدت ما بر ایمان ما و تسلیم ما می‌افزود، «وَ مُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ وَ صَبْرًا عَلَى مَضِيِّ الْأَلَمِ» این مجاهدت ما موجب می‌شد که ما در کارهای دشوار، قاطع‌تر عمل بکنیم، بر دردها و سوزش‌های مجاهدت بیشتر صبر بکنیم. خب، بعد بنا می‌کند امیرالمؤمنین شرح میدان‌های جنگ را به‌طور خلاصه آنجا گفتن. «وَ جِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ وَ لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَ الْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمُنُونِ». که نمی‌خواهم اینها را شرح بدهم که سرباز جنگی

ما در میدان جنگ چگونه به دشمن می‌پرید، چطور با او درگیر می‌شد و گلاویز می‌شد. چطور به سوی مرگ سبقت می‌گرفتند سربازان ما و شجاعان و سلحشوران اسلام، اینها را کاری ندارم. بعد در آخر همین خطبه - که کوتاه هم هست خطبه - می‌فرمایند که «فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكَيْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ» این قدر مجاهدت کردیم تا خدا دید که ما راست می‌گوییم، دید به راستی مسلمانیم ما، دید واقعاً مؤمنیم، با عمل خود نشان دادیم ایمان عمیق خود را، وقتی این جوری عمل کردیم، آن وقت سرکوبی بر دشمنان ما و نصرت و پیروزی برای ما از سوی خدا نازل شد. یکی دو، سه، جمله دیگر می‌فرمایند، بعد می‌فرمایند که «وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيْمَانِ عَوْدٌ». این را امیرالمؤمنین در زمان خلافتش می‌گوید، آن وقتی که با یک مشت آدم‌های از زیر بار در رو تنبلی عافیت طلب روبه‌رو بوده، که وقتی می‌گفت بیایید برویم به جنگ معاویه، عذر می‌آوردند؛ وقتی بنا بود بروند به جنگ طلحه و زبیر، هزار جور توجیه شرعی برای نیامدن خودشان درست می‌کردند؛ خلاصه آدم‌های عافیت طلب، زندگی طلب، آسایش طلب، دور از معارف الهی، با یک چنین آدم‌هایی روبه‌رو بود. ضعیف، پست، سست، زبون، تن به ذلت داده، با راحت خو گرفته، با یک چنین آدم‌هایی طرف بود امیرالمؤمنین. به آنها می‌گوید که «وَلَعَمْرِي» به جان خودم قسم، «لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ» اگر ما آن روز با پیغمبر همان کاری را می‌کردیم که شما امروز دارید می‌کنید، ای مسلمانان! «مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيْمَانِ عَوْدٌ» یک پایه از پایه‌های دین برپا نمی‌ایستاد، یک شاخه از شاخه‌های ایمان سرسبز نمی‌شد.

شما از این خطبه چه می‌فهمید؟ سخن امیرالمؤمنین که چیزی جز سخن پیغمبر نیست، آن راهی که علی می‌رفت، همان راهی است که برادرش پیغمبر می‌رفت. چرا در آن روز پیغمبر خدا آن جور پیشرفت کرد و چرا در زمان امیرالمؤمنین کارها آن جور متوقف ماند؟ چرا؟ امیرالمؤمنین دارد بیان می‌کند سِرِّش را. می‌گوید چون آن روز ما صبر کردیم در میدان‌های جنگ، آن روز بر سوزش درد صبر کردیم، آن روز حاضر شدیم از توی رختخواب بیاییم توی میدان، آن روز حاضر شدیم از منافع مادی و کسب و کارمان بگذریم برای خدا، اما امروز شما حاضر نیستید. آن روز پیش رفتیم، امروز عقب می‌مانیم. یک مسئله خیلی ساده و روشن؛ دو دوتا، چهارتا. این تحلیل اجتماعی امیرالمؤمنین است.

باری، خلاصه مطلب این می‌شود که پیغمبران الهی، علاوه بر آنکه در سلسله نبوت‌ها کارشان توأم با پیروزی است، در پایان کار، فتح و فرجام ابدی و نهایی با آنهاست؛ در همین دنیا هم پیغمبران، فتح و پیروزی و دست یافتن بر خواسته‌های خود و خواسته‌های مکتبشان برایشان مسلم است، اما به شرط

اینکه پیروانشان، همراهانشان، ایمان بیاورند، ایمان واقعی به خرج بدهند، کمک بکنند و در میدان‌های مبارزه و جهاد صبر کنند؛ به شرط ایمان و صبر، این حاصل کلام است.

حالا به آیات قرآن برمی‌گردیم. بنده امروز از چند جای قرآن کریم آیاتی را انتخاب کردم که البته نوشته‌اش فردا به دست شما خواهد رسید و دیدم که بیش از اینها در قرآن آیات نویدبخش هست. یکی در سوره مؤمن است، که آن آیات را حالا اینجا لازم نیست بخوانم، می‌فرماید: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ». اجازه بدهید بخوانم آنها را، عیب ندارد. حیفم می‌آید که این آیات را امروز معنا نکنم؛ چون فردا هم که نمی‌رسم معنا کنم. سوره مؤمن آیه ۵۱ به حسب این قرآن. «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا»^۱، لام «لَنَنْصُرُ» برای حتمیت و تحقیق است و تأکید، «إِنَّا» هم به همین معنای تحقیق و تأکید است. یعنی ما به طور حتم و بدون تردید یاری می‌کنیم، «رُسُلَنَا» پیامبران خودمان را. آیا فقط پیغمبران را؟ نه، «وَالَّذِينَ آمَنُوا» مؤمنان را نیز. مؤمنی که در راه پیغمبر حرکت می‌کند، این وعده برای او هم هست. انسان‌های پاک‌نهادی که دنبال دعوت انبیا راه می‌افتند، این وعده برای آنها هم هست، «وَالَّذِينَ آمَنُوا». کجا یاری‌شان می‌کنیم؟ «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» در همین زندگی دنیا، همین جا ما یاری می‌کنیم آنها را، نمی‌گذاریم برای بعد. «وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» و همان روزی که گواهان برپا می‌ایستند. که البته این را که گواهان برپا می‌ایستند، در بعضی از تفاسیر به روز قیامت تفسیر شده.

یک حدیثی در ذیل این آیه شریفه هست که امام علیه‌السلام به جمیل بن دَرَّاج، برطبق آن حدیث می‌فرماید که منظور از نصرت خدا به پیغمبران، نصرتشان در عالم رجعت است.^۲ یعنی بعد از اینکه حضرت ولی عصر صلوات‌الله‌علیه می‌آید و آن حکومت الهی همه‌جانبه در این عالم به وجود می‌آید و پرچم قرآن و اسلام بر سراسر عالم کوفته می‌شود و همه مردم به سوی دین و خدا و توحید حرکت می‌کنند، حکومت واحد الهی به وجود می‌آید، بعد از آن پیغمبران و انبیا و اوصیا و شهدا و صلحای از مؤمنین را خدای متعال زنده می‌کند؛ طبق آیاتی که از قرآن تعبیر شده به این معنا، و روایاتی که تصریح شده به این معنا، کاری به بحث رجعت حالا ندارم. امام در این روایت می‌گوید که این برای رجعت است، این آیه مربوط به رجعت است و نصرت برای رجعت است. بنده این جور تصور می‌کنم که امام علیه‌السلام نمی‌خواهند این جمله‌ای را که می‌گوید «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، این را تعبیر کند به رجعت. امام نمی‌خواهد بگوید آنی که

۱. سوره مبارکه مؤمن / آیات ۵۱ تا ۵۵

۲. امام صادق، تفسیر نورالثقلین / ذیل آیه ۵۱ سوره مؤمن

خدا گفته است که ما در زندگی دنیا آنها را یاری می‌کنیم؛ یعنی در رجعت در زندگی دنیا. گمان می‌کنم «يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» تعبیر می‌شود به رجعت و نه به قیامت، قیامت که چه یاری کردنی؟! در روزگار رجعت خدای متعال پیغمبران را یاری می‌کند؛ این را به صورت احتمال عرض می‌کنم و از این روایت احتمالاً استنباط می‌کنم. علی‌ای حال^۱، ولو ما از این استفاده هم صرف نظر بکنیم، خود کلمه «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، به طور ظاهر، به قرینه آیاتی هم که بعد می‌آید، نشان می‌دهد که خدای متعال وعده صریح می‌دهد به پیغمبران و به مؤمنان که در همین زندگی دنیا، ما شما را یاری خواهیم کرد.

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ»، «يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» کی است؟ گواهان کی برمی‌خیزند؟ آن وقتی که ستمگران را معذرت خواهی‌شان سودی نخواهد داد. یک آیه دیگری هست در قرآن، «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ»^۲، که آن هم تعبیر شده به روزگار آمدن ولی عصر، ممکن است این هم همان باشد. «وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ» بر ستمگران است لعنت، «وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» برای آنهاست منزلگاه بسیار شوم و بد.

بعد برای اینکه شاهدی بر اینکه ما پیغمبران را یاری می‌کنیم، بیاورد، ماجرای موسی را مثال می‌زند؛ چون قبل از این آیه، از اوایل سوره مؤمن، غالباً صحبت حضرت موسی است و مبارزاتش با فرعون، لذا اینجا هم که وعده نصرت به همه پیغمبران می‌دهد، به عنوان یک نوع، یک مصداق، یک نمونه می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى» ما به موسی راه یافتگی و هدایت دادیم. «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَآوَرْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ» کتاب را برای بنی اسرائیل به میراث نهادیم. بنی اسرائیل صاحب کتاب، صاحب مجموعه معارف و مقررات الهی باقی ماندند و این نشان می‌دهد که اینها موفق شدند، و الا اگر کفار و طاغیه‌های زمان بر بنی اسرائیل پیروز می‌شدند، اجازه نمی‌دادند که آنها برطبق کتاب آسمانی خود عمل کنند؛ کتاب را از میان آنها ضایع می‌کردند. «هُدًى وَذِكْرٍ لِّلْأُولِي الْأَلْبَابِ» که این کتاب هدایت است، راهیابی است و آگاهی‌ست برای صاحبان عقل و خرد.

«فَاصْبِرْ»، بعد که این مطلب تمام می‌شود، به پیغمبر خاتم خطاب می‌کند، می‌فرماید که «فَاصْبِرْ» پس حالا تو هم صبر کن، استقامت کن، با انگیزه‌های انحطاط‌آفرین مقاومت کن. «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» بی‌گمان وعده خدا حق است. این وعده‌ای که خدا داده، گفته شما پیروز خواهید شد، آن وعده‌ای که

۱. به هر حال، در هر صورت

۲. سوره مبارکه انعام / آیه ۱۵۸

در سوره صافات بود، «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿۷۱﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ»، و همچنین وعده‌های دیگری که در قرآن هست؛ اینها حق است، اینها درست است. مسلم تو پیروز خواهی شد ای پیغمبر، برطبق وعده خدایی؛ اما شرطش صبر است. «فَاصْبِرْ» باید صبر کنی، باید مقاومت و استقامت کنی، باید از راه این ستیزه مقدسی که در پیش گرفته‌ای برنگردی.

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ» برگناهانت استغفار کن. البته گناه پیغمبر، گناه باب پیغمبر است، از این قبیل گناه‌های ما نیست. پیغمبر معصوم است مسلم. به نص آیات قرآنی و به حکم عقل، پیغمبر گناه نمی‌کند. این ذنب از نوع ذنب‌ها و خطاهایی است که برای انسانی در آن حد خطاست، گرچه اگر بنده و شما همان کار را بکنیم، هیچ خطا نیست. آن گناهان را می‌گویید، آن ذنب‌ها را می‌گویید. «وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ» پوزش بخواه و طلب غفران کن و طلب جبران کن برای خطاهای کوچک گذشته‌ات، «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» ستایش کن پروردگارت را در هر شامگاه و هر صبحگاه. این آیه خیلی روشن به ما می‌آموزد که پیغمبران فرجام کارشان نصرت خداست.

و اما آیات سوره انبیا را؛ آن هم باز همین طور مختصراً بخوانم. سوره انبیا در جزء هفدهم است، بعد از سوره طه. خیلی عالی است آیات سوره انبیا. من توصیه می‌کنم به دوستانی که با قرآن انس دارند، سوره انبیا را با دقت بخوانند. از اول سوره خدای متعال مرتب دارد می‌گوید که انبیا پیروز خواهند شد، دشمنان انبیا سرکوب خواهند شد، در این دنیا هم پیش از آن دنیا عذاب خواهند شد؛ این را همین طور از اول سوره مرتب دارد می‌گوید. بعد که یک مقداری این مطالب را تکرار می‌کند، می‌پردازد به تاریخ. داستان موسی را نقل می‌کند، پیروزی موسی و شکست قدرت ضد موسی؛ داستان ابراهیم را نقل می‌کند، پیروزی ابراهیم و موفقیت ابراهیم و شکست قدرت‌های ضد ابراهیم؛ داستان نوح را، داستان سلیمان را، داستان‌های دیگر را. همه ماجراهایی که در این سوره نقل شده، به این صورت است که پیغمبر پیشرفت می‌کند، موفق می‌شود، پیروز می‌شود و ضد پیغمبر، ضد انقلاب نبی، ضد حرف نوی پیغمبر، یعنی ارتجاع ضد نبوت، مغلوب می‌شود، منکوب می‌شود و شکست خورده می‌شود، و این سنت تاریخ است.

می‌فرماید که «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ»، آیات اول سوره است،^۱ می‌گوید پیش از تو ما پیغمبرانی فرستادیم و به آنها وحی دادیم. «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» آنها را به صورت ملک و فرشته قرار ندادیم که جسد نداشته باشند و طعام نخواهند، «وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ» خالدین، خالد و

جاودانه و همیشگی هم نبودند. آنها هم یک وقتی مرده‌اند، اما «ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ» وعده خود را برای آنها راست کردیم، وعده پیروزی را. «ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ» نجاتشان دادیم، «وَمَنْ نَشَاءُ» و هرکه را خواستیم با آنها نجات دادیم، «وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ» متجاوزان را هلاک کردیم. «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» حالا به‌سوی شما هم ای مؤمنین، کتابی و قرآنی فرستادیم که در اوست ذکر و آگاهی و یادآوری شما، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» تعقل نمی‌کنید؟ نمی‌اندیشید؟

بعد می‌رسد به آیه یازده، می‌فرماید: «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ»؛ واقعاً سرود فتح پیامبران است، سرود مهیجی است که نشان می‌دهد پیغمبران چگونه با کمک‌های غیبی الهی که در بطن این عالم هست، و نه کمک‌های غیبی به‌صورتی که مردم عامی دلشان می‌خواهد و دوست می‌دارند که یک دستی از غیب بیاید بکوبد توی سینه دشمن، نه؛ کمک‌های غیبی که در بطن خود این جهان نهفته است، برابری دارد با سرشت عالم و سرشت بشر و جهان، با این کمک‌های غیبی، چقدر پیغمبران را پروردگار عالم موفق ساخته. «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ» و چقدر و چه‌بسا در هم شکستیم، در هم شکستیم آبادی و جامعه‌ای را که «كَانَتْ ظَالِمَةً» که ستمگر بود.

جامعه ستمگر، نظام ستمگر، تمدن ستمگر، آن جامعه‌ای که در ساختمانش ستم به کار رفته، طبقه‌بندی به‌وجود آمده، استثمار درست شده، بهره‌کشی انسان از انسان درست شده؛ این قریه ظالمه است، این جامعه ظالمه است، که در بنیاد او ستمگری به کار رفته، چقدر اینها را در هم شکستیم. «قَصَمْنَا» یعنی در هم شکستیم، خرد کردیم. «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ» و پس از آنها مردم دیگر، گروه دیگر، طبقه دیگر را بر سر کار آوردیم و پدیدار کردیم.

«فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَا»؛ شرح فلاکت ستمگران در حین دیدن عذاب خدا، «فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَا» همین که احساس کردند خشم و غضب ما را، آن ستمگران، یا از باب اینکه مثلاً فرض کنید عذاب آسمانی نازل شد، یا از باب اینکه دیدند مؤمنین به همراهی پیغمبرشان بر سر آنها تاختند و الآن است که شمشیر خشم خدا را بر سر آنها فرود بیاورند، همین که احساس کردند خشم ما را، «إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ» ناگهان از آن آبادی‌ها، از آن تمدن، از آن جامعه پای به‌گریز نهادند، بنا کردند گریختن و فرار کردن. «لَا تَرْكُضُوا» مگر بیزید، «وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ» برگردید به تنعم‌گاه‌هایتان. برگردید به آن کاخ‌هایی که در آنها متنعم بودید، برگردید به میان جامعه و شهری که در آن شهر آقایی و فخر می‌فروختید، کجا می‌گریزید؟ «وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ». برگردید به مسکن‌هایتان، «لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ»

شاید بخواهند شماها را استیضاح کنند، شاید بخواهند از شما سؤال کنند، کجا می‌روید؟ «قالوا یا ویلنا اِنَّا کُنَّا ظالمین» گفتند وای بر ما، وای بر ما که ما ظالم و ستمگر بودیم. «فَمَا زَالَتْ تِلْکَ دَعْوَاهُمْ» همین بود سخنشان، «حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِینَ» و همین‌گونه سخن می‌گفتند تا آنکه ما همه آنها را طعمه مرغ و نابودی ساختیم.

دقت کنید. دو، سه آیه دیگر هست، اینها را بخوانم. این آیات بعدی درحقیقت زیربنای فکری این واقعیت تاریخی را بیان می‌کند. چرا این جور شده؟ چرا باید ستمگران نابود بشوند و ستم‌کشان جای آنها را بگیرند؟ چرا باید دعوت پیغمبر حتماً پیش برود و معاندانش سرکوب بشوند، چرا؟ علت این است: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِینَ» ما آسمان را و زمین را و آنچه در میانه آنهاست، به بیهوده نیافریدیم. «لَوْ اَرَدْنَا اَنْ نَّتَّخِذَ لَهُمْ اَلَاتٍ لَّاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا اِنْ كُنَّا فاعِلِینَ» اگر می‌خواستیم کار بیهوده‌ای انجام دهیم، البته انجام می‌دادیم؛ از پیش خود این کار را می‌کردیم، اگر کننده این کار بودیم، اما هرگز نمی‌کنیم. پروردگار عالم کار بیهوده نمی‌کند، برطبق باطل عمل نمی‌کند، به پوچی عمل نمی‌کند. یعنی چه؟ یعنی این آسمان و زمین را و آنچه در میان آنهاست، اگر آفریدیم، برطبق یک منظوری آفریدیم، برای رسیدن به یک هدف و یک مقصدی آفریدیم. حق یعنی خط سیر این آسمان و زمین و هر آنچه در این آسمان و زمین است به آن هدف، یعنی حق. آن راهی که آسمان و زمین و موجوداتش را به آن سرمنزل و مقصود و هدفی که برای آن آفریده شده‌اند می‌رساند، آن خط سیر، حق است. هر وسیله‌ای که انسان‌ها را به آن سرمنزل برساند، آن وسیله حق است. اینها دیگر در آیه قرآن تصریح نمی‌شود. مفاد آیه این است؛ یعنی با تدبر در آیه، خیلی روشن است؛ و بنای قرآن بر این است که غالباً خیلی از چیزهایی که فهمیده می‌شود و روشن است و عقل انسان‌ها می‌رسد، آنها را دیگر تصریح نمی‌کند.

بعد دنبالش می‌فرماید که «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ» بلکه ما در هم می‌کوبیم به وسیله حق، باطل را. این راه حق، این طریقه صحیح، این طریقه فطری و سرشتی انسان و جهان، این بالاخره بر باطل پیروز خواهد شد. بلکه پیروز می‌گردانیم حق را بر باطل، «فَیَدْمَعُهُ» پس این حق، باطل را به کلی محو و نابود می‌کند. «فَاِذَا هُوَ زَاهِقٌ» آن‌گاه باطل را می‌بینی که دارد از بین می‌رود، رو به نابودی است. «وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» آن وقت شما ای ستمگران، شما ای ظالمان، شما ای باطل‌گرایان و ناحقان، بر شماست وای، بر شماست بیچارگی و نابودی، «وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» از آنچه که توصیف کردید و بیان کردید.

بعد البته دنبالش باز با سبک قرآنی بسیار جالب و زیبایی - که لازم است انسان انس بگیرد با قرآن تا این نکات جالب و زیبای قرآن را درست بفهمد. غالباً کسانی که ملتفت نمی‌شوند این لطافت‌ها و ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌های قرآن را، با قرآن انس ندارند. اگر انسان انس پیدا کند با قرآن، لحن کلام قرآن به گوشش آشنا می‌شود، می‌فهمد قرآن چگونه دارد حرف می‌زند - راجع به این مسئله بحث می‌کند و صحبت می‌کند؛ آمدن حق، رفتن باطل، پیروزی حق، شکست باطل، بعد راجع به خلقت آسمان و زمین، مجدداً تمسک می‌کند به اینکه پروردگار عالم مالک آسمان است، مالک زمین است، حاکم بر تمام اقطار عالم وجود اوست، پس در زندگی انسان‌ها هم او باید حکم‌فرمایی کند. در نظام زندگی بشر هم او باید قانون بدهد، او باید اداره کند، او باید تدبیر کند؛ پس کسانی که در مقابل انبیا ادعای حکومت و قدرت و سلطه می‌کردند، بر باطل بودند و محکوم به نابودی‌اند. خواهش می‌کنم آقایان تشریف داشته باشید.

پروردگارا! به محمد و آل محمد، ما را پیرو واقعی محمد و آل محمد قرار بده.

پروردگارا! به محمد و آل محمد، ما را در دنیا، در زندگی در آخرت از آن‌ها جدا نگردان.

به محمد و آل محمد، لطفشان را مهرشان را به سوی ما جلب کن.

پروردگارا! ما را تابع و پیرو قرآن و عامل به قرآن قرار بده.

فرجام نبوت (۲)

کوتاه سخن درباره‌ی فرجام نبوتها آن است که در مرحله‌ها و فصل تاریخ، هرگاه دعوت انبیاء، با ایمان و صبر کامل از سوی خود و پیروان آنان همراه بوده، پیروزی و موفقیت نصیب آنان شده و به ایجاد محیط مناسب و نظام مطلوب و برانداختن نظام جاهلی، توفیق یافته‌اند. انبیاء عموماً، حتی آنها که بظاهر با شکست مرحله‌ای مواجه شده‌اند، در خط سیر عمری نبوت، به هدف و مقصد خود که بالا بردن سطح اندیشه و روحیه‌ی انسانها و آماده ساختن آنان برای رسیدن به مرحله‌ی بعدی است، دست یافته‌اند.

این حقیقت را قرآن با بیانهای گوناگون، چه در ضمن گزارش ماجرای پیامبران چه در ذرف حقایق مربوط به عموم انبیاء برای آگاهی و دلگرمی پیامبرخاتم (ص) و مسلمانان و همه‌ی کسانی که در راه انبیاء گام خواهند زد، آشکارا بیان کرده است:

إِنَّا نُنصِرُ رَسُولَنَا وَالدِّينَ أَمْثَلًا - ما بطرحم و یقین، پیامبران خود و آن کسانی را که ایمان آورده‌اند، یاری خواهیم کرد.

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنُؤَيِّدُ بِنُورِنَا أَعْيُنَ الْمُؤْمِنِينَ وَنُؤَيِّدُ بِنُورِنَا أَعْيُنَ الْمُؤْمِنِينَ - در این جهان و هر در روزی که گواهان بیا می‌نیزند.

وَأَنَّا نُنصِرُ الْمُؤْمِنِينَ وَنُؤَيِّدُ بِنُورِنَا أَعْيُنَ الْمُؤْمِنِينَ - روزی که پویش خواهی ستمگران به آنان سوزی نمی‌بخشد.

وَأَنَّا نُنصِرُ الْمُؤْمِنِينَ وَنُؤَيِّدُ بِنُورِنَا أَعْيُنَ الْمُؤْمِنِينَ - و آنان را دوری و محرومی از رحمت خدا و نیز مرتوی شوم، نصیب می‌کرد.

وَأَنَّا نُنصِرُ الْمُؤْمِنِينَ وَنُؤَيِّدُ بِنُورِنَا أَعْيُنَ الْمُؤْمِنِينَ - همانا موسی هدایت و ره یافتگی بخشدیم.

وَأَنَّا نُنصِرُ الْمُؤْمِنِينَ وَنُؤَيِّدُ بِنُورِنَا أَعْيُنَ الْمُؤْمِنِينَ - و برای بنی اسرائیل، کتاب هدایت و دلگرمی را از آفتاب - و برای بنی اسرائیل، کتاب را بجا نهادیم که مایه‌ی هدایت

و راهبایی و آگاهی جز مندان بود،

فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ - پس استقامت و صبر کن، که بگیم و عذای خدا (بر پیروزی و نصرت) حق است.

وَاسْتَعِذْ لَدُنْكَ وَسِعَ مُحَمَّدٌ بِكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ - و از خطای خود پویش طلب (در صلح جبران خطاها گذشته باش

ر صبح و شام پویشگارت و استایش و تسبیح گوی (سوره مؤ: ۵۵-۵۱)

سورده‌ی انبیاء، سرود پیروزی انبیاء و شکست و ناکامی جباران و معاندان و معارضان ایشان است:

وَأَنَّا نُنصِرُ الْمُؤْمِنِينَ وَنُؤَيِّدُ بِنُورِنَا أَعْيُنَ الْمُؤْمِنِينَ - و چه بسیار آبادی‌ها و جامعه‌های ستمگر را در هر شکستیم.

وَأَنَّا نُنصِرُ الْمُؤْمِنِينَ وَنُؤَيِّدُ بِنُورِنَا أَعْيُنَ الْمُؤْمِنِينَ - و پس از آنان، مژگی و گروه‌هایی دیگر دید آوریم.

فَلَمَّا أَحَسُوا بِأَنَّ إِيْدَاهُمْ مِمَّا يَرْضَبُونَ - ستمگران چون خشم و عذاب ما را احساس می‌کنند بدینک پای به گریز

می‌نهند.

لَا تَكْفُرُوا بِالَّذِينَ آمَنُوا فِيهِ - مَكْرُوبِينَ! وَسَبْرِي تَحَمُّلُهَا خَيْرٌ بَارِكُوا فِيهَا!
وَمَسَاكِينِكُمْ تَسْتَلُونَ - وَسَبْرِي مَنَازِلَتَانِ! مُمْكِنٌ اسْتِ مَوْرِدِ بَرَسِشِ تَرَارِ بَكْرِيدِ! (سوره انبياء: ۱۳-۱۱)

رِس از چندی آیه، آنجا که سخن با اجرای ابراهیم میرسد:

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ - كَفَيْمُ أَيِ آتَشِ، خَنَكِ رُغُولًا شَبْرًا إِبْرَاهِيمَ.
وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ - بَرَى اِرْدَشْمَنِي أَيِ تَهِيَه دِيدِنْدِ، پَس مَا أَنَا رَا سَبْحَتِ تَرِينِ زَانِهًا دِجَارِ سَيَا ^{خْتَمِ}.
وَجَعَلْنَا لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ - اِر و لوط را بجات خَشِيدَه وَبِه سَرِزِينِي كِه بَرَى جِهَانِيَانِ مَبَارِكِ
وَرَحْمَتِكَ سَاخْتَه بَرِيمِ، مَسْتَعَلِ كَرِيمِ.

رَبَّنَا إِلَهَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ الرَّحِيمِ - وَبَدَا السَّمَاءِ رَا دَادِيمِ رَعِيْبِ رَا كِه نَوْيِ اِر بُوْدِ.

وَجَعَلْنَا صَالِحِينَ - رَهْمَلِي رَا شَاسِتْكَانِ سَاخْتَمِ.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْخُلُونَ بِأَمْرِنَا - وَأَنَّا رَا بِيَسْوِيَانِ رَا مَامَانِي تَرَارِ دَادِيمِ كِه بَر طَبَقِ نَرْمَانِ مَاهَدَايَتِ مِي كَرْدِنْدِ.
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ - وَبِه أَنَا انجَامِ كَارِهَيِ نِي كِ وَبِپَا دَاشْتَنِ نَازِ و
پَر دَاخْتَنِ زَكَاتِ رَا اَمْرُخْتَمِ.

وَكُنَّا لَنَا عَابِدِينَ - وَأَنَّا عِبَادُكَانِ رِيسْدِكَانِ مَاهِرْدِنْدِ.

(سوره انبياء: ۷۳-۶۹)

بهاد : سه ریل